۲۲. توحید صدوق (۱۴۰۳/۰۳/۰۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۰۹ خرداد ۱۴۰۳

- پیشگفتار (خلاصه)
- لغت خاص اهل البیت علیهم السلام در روایت داود رقی‌ّ در معنای سلام
- بررسی اعراب عبارت «و الارض» در عبارت «وَالْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- احتمال عطف بر «الارض المبارکة» و احتمال این که «واو» استیناف‌یه باشد
- احتمال عطف بر «یسلّم»
- احتمال عطف بر «عدوهم»
- «من» تعلیلیه در تعبیر «يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- «من» ابتدائیه ای بیانیه در تعبیر «يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- احتمال قلب در تعبیر «يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- «من» تبعیضیه در تعبیر «يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- ترجیح قول «واو» استیناف‌یه و «من» بیانیه در «و الارضُ التی يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»
- فقره‌ی «يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ» شاهدی بر معنای «من» بیانیه
- ارض سلم، ارضی بدون هرگونه «شیة» و «عدو»
- آخر ما یخرج من قلب الصدیقین حبّ الجاه
- فطرت انسان بر حب نفس و راه گذر از آن
- قلب سلیم، شراب طهور و تطهیر از ما سوی اللّه تعالی
- ارض سلام، ارضی در ملکوت
- بیت معمور
- آیه‌ی کلیدی برای فهم معنای ارض: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ»
- کیفیت تبدیل ارض؛ روایت کلیدی «تُبَدَّلُ خُبْزَةً نَقِيَّةً يَأْكُلُ مِنْهَا النَّاسُ»
- ظهور حقائق در قیامت

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال 1402 (جلسه بیست و دوم):

- **ادامه بررسی روایت داود رقی در معنای «سلام» :**
- **بررسی مبسوط وجوه اعراب فقره «و الارض التی یبدلها الله من السلام»؛**
- **بررسی دیدگاه علماء پیرامون ترکیب این فقره؛**
- **بررسی معنای ارض و کیفیت تبدیل آن؛**
- **فطرت انسان بر حبّ نفس و راه گذر از آن.**

> **نکته :**

در این جلسه در توضیح **«یسلموا تسلیما»** دورنمایی از آن حدیث در الکافي (ج۱، ص: ۴۵۱) بیان شد و تا حدودی معلوم شد که چرا در جلسات قبل بیان شده بود که ارزش این حدیث با هیچ چیزی در دنیا قابل مقایسه نیست. متن حدیث مذکور: **بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ما مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَعَنْ إِمَّا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لِعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ.**

لغت خاص اهل البیت علیهم السلام در روایت داود رقیّ‌در معنای سلام

در شرح صفحه‌ی هفتاد و سوم کتاب بودیم و به این جمله‌ی مبارکه رسیدیم:

> «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله ، إن اللّه وملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما»[1].

به مناسبت معنای «صلات» و «سلام»، روایت عالی کتاب کافی شریف را خواندیم. البته مناسبت تامه بود:

> «بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ لَا شَيْءَ فِيهَا قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى اللّه عليه و آله عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَ لَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ»[2].

عرض کردم که چرا این روایت اهمیت دارد؛ به این خاطر که مجموعه‌ای از مؤلفه‌های معرفت راقی دینی، در این روایت، جمع شده است. اینکه عرض کردم این روایت یک نحو استثناء است، به همین خاطر است. یعنی کم می‌شود که یک روایت این قدر مؤلفه‌ها را جمع کند. شاید چند بار بود که حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] این جمله کوتاه پر بار را فرمودند. می‌فرمودند: اهل البیت علیهم‌السلام، لغت [زبان] خاص خودشان را دارند. یعنی چه؟؛ یعنی همین‌هایی که همه در قرآن و روایات می‌شنویم و می‌خوانیم و می‌فهمیم، یک لغت خاصی تعبیه شده است که برای خود آن بزرگواران است. کسانی که با آن لغت آشنا می‌شوند، یک چیز زائدی بر آنچه که همه می‌فهمند، خواهند فهمید. این تعبیر بزرگی است. ظاهرش ساده است: «اهل البیت علیهم‌السلام لغت خاص خودشان را دارند». چقدر جمله

ی ساده‌ای است! اما وقتی فکرش را می‌کنیم، می‌بینیم خیلی چیزها در دل این سخن نهفته است.

خُب، حالا چطور می‌توانیم این لغت را به دست بیاوریم؟ مفردات لغات؛ کسانی که یک عمر با روایات اهل البیت علیهم‌السلام انس دارند، خدای متعال هم چوره آنها را از عالم بالا مناسب با این معارف آفریده است، این لغت و این شبکه معنایی را که اهل البیت علیهم‌السلام دارند، از این مفردات زود به دست می‌آورند. این مانعی ندارد. اما این‌که در یک روایت، چندین امر با هم جمع شود، یک مزیتی است. شاید چندبار دیگر هم عرض کردم؛ کتابی است که برای من خیلی جذاب و زیبا است. برای جد امّی مرحوم صاحب جواهر است؛ صاحب تفسیر مرآة الانوار. نمی‌دانم در چاپ‌های جدید تفسیر البرهان، مثل قدیم، این را آورده‌اند یا خیر. چاپ پنج جلدی از البرهان که ما داشتیم، چهار شماره‌اش مربوط به تفسیر برهان مرحوم بحرانی بود و یک جلد صفر هم به‌عنوان مقدمه داشت که برای مرحوم بحرانی نبود. برای همین شریف اصفهانی بود. جد امّی صاحب جواهر هستند، در جواهر هم از ایشان اسم برده‌اند.

خُب، ایشان در مرآة الانوار چه کار کرده‌اند؟؛ یک چیز زیبا دارند؛ روایات اهل البیت علیهم السلام را که مراجعه می‌کردند و انس داشتند، واژه‌های معرفتی را که اهل البیت علیهم السلام پیرامون آن توضیح داده‌اند و این لغت خاص را به اذهان نزدیک می‌کنند، جمع‌آوری کرده‌اند. ایشان مثل کتب لغت – مثل المنجد و لسان العرب - طبق هر واژه‌ای گفته‌اند: تفسیر اهل البیت علیهم السلام راجع به این واژه چه بوده است. خیلی جالب است. حالا بعضی از کارهایی که علماء می‌کنند، گاهی پی گرفته می‌شود و گاهی پی گرفته نمی‌شود. حالا چه زمانی کار ایشان در فضای تحقیق پی گرفته می‌شود تا ممتع شود، نمی‌دانم. خُب، این یک کار خیلی خوبی است. واژه‌هایی که در یک روایت، یک توضیحی غیر مانوس آمده است، بگوید. این خوب است. اما عرض کردم روایتی که ما در آن هستیم، امتیازی که دارد این است که یک واژه نیست. یک روایت است که چندین لغت و مفرد مهم، در کنار هم قرار گرفته است. گاهی است که ما خودمان مفردات را کنار هم قرار می‌دهیم، خُب، ما در معرض اشتباه هستیم؛ آزمون و خطا داریم. یک وقتی است که امام معصوم علیه السلام، آنها را کنار هم قرار می‌دهند. این کنار هم قرار دادن امام، پشتوانه‌ی عصمت دارد و برای استفاده‌ی دیگران خیلی مهم است. لذا این حدیث، این خصوصیات را دارد.

مثالً واژه‌هایی که عرض کردم؛ مثالً روز جمعه را همه شنیده‌اند. اما وقتی امام علی‌علیه‌السلام به جابر می‌گویند: «اوّل اعظم این روز جمعه این است که روزی است که همه جمع می‌شوند»، آدم، چیز دیگری می‌فهمد. الآن در همین روایت حضرت در مورد سلام می‌فرمایند این سلام یادآوری آن عهد است. ببینید این لغت با آن چیزی که همه با آن مانوس هستیم، خیلی فرق دارد. مثالً «لیلة القدر»، همه‌ی مسلمانان، همه‌ی کفار هم می‌دانند که یک شبی است که در آن تقدیر سال می‌شود. اما می‌بینید یک روایت می‌آید و می‌گوید: «انّا انزلناه عمود من نور» که به آسمان رفته و به بیوت وصل است. این برای خودش لغت دیگری است. یک چیزی است که ما از ظاهرش «لیلة القدر» می‌فهمیم، اما این تفسیر می‌گوید اصلاً یک چیز جدایی است. منظورم از جدا، یعنی جدای از موارد مانوس است. معنایی در این لفظ هست که این روایت دارد آن را بیان می‌کند. لیلة القدر شب زمانی است یا عمودی از نور است؟ با این توضیحات بود که عرض کردم این روایت شریفه را نگاه کنید.

---

[1]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج۱، ص ۷۳.

[2]. شيخ كليني، الكافي (چاپ: الاسلاميّة)، ج ۱، ص ۴۵۱.

بررسی اعراب عبارت «و اَلْأَرْضَ الارض» در عبارت «وَ اَلْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ»

اینطور که دارم می‌آیی که به این قسمت از روایت رسیدیم: **«وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ وَالْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيَظْهَرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ الشَّيَ فِيهَا».**

«و الارضَ التی یبدّلها اللّٰه من السلام» یا «و الارضُ التی یبدّلها اللّٰه من السلام»؟ این را به چه صورت بخوانیم؟ کتاب‌هایی که پیش از این، آدرس داده بودم را سریع عرض می‌کنم. الآن که این حدیث را خواندم، «و الارض» [منصوب] بیشتر به ذهنتان می‌آید یا «و الارضُ» [مرفوع]؟

شاگرد: قبل از آن، تعبیر «أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ» به چه معنا است؟

استاد: می‌خواستم از مرآة العقول بخوانم.

شاگرد ۲: لطفا یک بار دیگر متن روایت را بخوانید.

استاد: می‌گویید به امام علیه السلام عرض کردم: **«ما مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللّٰه »**؛ معنای سلام چیست که ما سلام می‌دهیم؟؛ حضرت علیه السلام فرمودند: **«إِنَّ اللّٰه تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللّٰه »**؛ عهد را گرفت **«وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيَظْهَرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ**»؛ یا «و الارضُ التی یبدّلها اللّٰه من السلام»؟ اینجا «و الارضَ» مناسبتر است یا «و الارضُ»؟

شاگرد: به نگاه اول «و الارضَ» مناسبتر است.

استاد: در نخستین باری که بنده این حدیث را دیدم، در نگاه اول «و الارضُ» خواندم! معلوم می‌شود که این وجوه، در اذهان مختلف خیلی جالب است. خُب، الآن باید چه کار کنیم؟ روی این «و الارض» فکر کنیم. اول تجزیه و ترکیبی از اینجا عرض می‌کنم و بعد سراغ مطالب می‌رویم.

احتمال عطف بر «الارض المبارکة» و احتمال این که «واو» استیناف‌یه باشد

مرحوم مجلسی، یک فرمایشی دارند و مرحوم فیض هم در الوافی، فرمایش دیگری دارند. مرحوم فیض، به این صورت، فرمودهاند:

> «لعل المراد بالأرض المباركة أرض عالم الملكوت فإنّ البيت المعمور و السقف المرفوع هنالك و أشير به إلى رجعتهم عليهم السلام التي ثبت عنهم وقوعها و أشير بقوله «و الأرض التي يبدلها اللّه» إلى قوله تعالى «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» و هي إما عطف على الأرض المباركة و إما استئناف و «من» في «من السلام» إما ابتدائية و إما بيانية و يؤيد الثاني آخر الحديث و أريد بالسلام ما لا آفة فيه و هو قوله عز و جل «وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» قال لا خصومة فيها لعدوهم من كلام الراوي تفسير للشية و إنما ع يعني و إنما السلام منكم عليه تذكرة و تجديد للميثاق و تعجيل للوفاء به»[1].

«و هي إما عطف على الأرض المباركة و إما استئناف»؛ ایشان، دو وجه فرمودهاند. خُب، در عبارت به چه صورت میشود؟؛ عبارت به این صورت میشود: «وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبارَكَةَ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّه مِنَ السَّلامِ». این احتمال اول است که مرحوم فیض دادهاند.

---

[1]. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۴، ص ۱۳۵۶.

احتمال عطف بر «یسلّم»

در مرآة العقول، مرحوم علامه‌ی مجلسی رضوان اللّه علیه، کنار این احتمال، احتمال دیگری هم گذاشته‌اند. هر دوی آن‌ها ظریف است. یکی این‌که این‌جا عطف باشد: «الْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّه» عطف بر «الارض المبارکة» باشد. یعنی «یسلّم لهم الارضَ التی یبدّلها اللّه». یکی دیگر این که، عطف به خود «یسلّم» باشد. این هم قشنگ است. در مرآة العقول فرموده‌اند: إمّا عطف بر «یسلّم» است، یا عطف بر «الارض المبارکة» است.

تفاوتش چه می‌شود؟ اگر عطف بر «الارضَ المبارکة» باشد، «تسلیم» سر آن می‌آید؛ «وعدهم ان یسلّم لهم الارضَ التی یبدّلها اللّه». اما اگر عطف به «یسلّم» باشد نه دیگر، خودش موعود می‌شود؛ «وعدهم الارضَ». چون «ان» مصدریه، تسلیم را به مصدر تاویل برده است، یعنی «وعدهم تسلیم الارض و وعدهم الارضَ التی یبدّلها اللّه». این هم وجهی است که علامه‌ی مجلسی فرموده‌اند.

احتمال عطف بر «عدوهم»

شاگرد: یک احتمال هم می‌توانند این باشد که عطف بر خود «عدو» باشد. «من السلام» هم وضعیت دنیوی باشد. «یبدلها اللّه من السلام» یعنی این زمین ما از سلام به وضعیت بدی برده و حال آن را سلام می‌کنند.

استاد: ببینید در مرآة العقول وقتی ایشان شروع می‌کنند، اینطور تعبیری دارند:

> «(والأرض) إما عطف على عدوّهم أي تريحهم من آفات الأرض ومن في قوله : من السلام ، تعليليّة متعلقة بالتبديل ، أي يريحهم من آفات الأرض الفاسدة فيصلحها لهم لسلامتهم من الشرور ، أو الأرض مبتدأ ومن السلام خبره ومن تبعيضيّة ، أي من جملة السلام أو تعليليّة أي بسببه ، وكأنه إشارة إلى بطن قوله تعالى : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» فإنّ آيات البعث أكثرها مؤولة بالرجعة وزمان القائم عليه‌السلام في القرآن كما اطلعت على بعضها سالفا. وكون «من» صلة للإبدال يفيد عكس المرام إلا أن يقال هو على القلب»
>
> **[1]**.

«والأرض إما عطف على عدوّهم»؛ این دو احتمالی که گفتند، عطف بر «یسلّم» است، در آخر کار می‌گویند و تعبیر «قیل» دارند. چند سطر بعد می‌گویند «و قیل: علی الأرض المبارکة». اینها را ایشان به عنوان قیل می‌گویند. خودشان وقتی شروع می‌کنند و می‌خواهند محکم بگویند، می‌فرمایند: «إما عطف علی عدوهم ... أو الأرض مبتدأ»؛ یعنی یا استیناف است که «و الارضُ» می‌شود یا عطف بر «عدوهم» است.

خُب، عبارت به چه صورت می‌شود؟ «عدو» کجای عبارت بود؟ القرب یمنع الابعد. مرحوم مجلسی به این صورت رفتار کرده‌اند. **«وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّفْلَ مِنَ الْمَرْفُوعِ وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضِ»**؛ کلمه‌ی «الارض» اگر عطف بر «عدو» شود، به این صورت می‌شود: «و یریحهم من الارض التی یبدلها اللّه من السلام». او را از «ظَهَرَ الفَسادُ فِي البَرِّ وَالبَحرِ» [2] نجات می‌دهد. این معنای اصلی است. حال معنای ابتدائیت را بعداً می‌رسیم. فرموده‌اند:

«**أي تريحهم من آفات الأرض**»؛ از آفات قبلی. خُب، حال «من السلام» چه می‌شود؟ «و من في قوله: من السلام، تعليليّة»؛ اگر تعلیلی باشد به این صورت می‌شود: «یریحهم» از ارض فاسد قبلی که «یبدّلها اللّه من السلام»؛ یعنی علت تبدیل آن سلامی است که از ناحیه‌ی آنها بوده است. چون در اینجا به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سلام داده‌اند و زمینه‌اش را فراهم کرده‌اند، «یریحهم من عدوّهم و الارضِ التی» می‌شود. اگر به این صورت باشد، دیگر «و الارضَ» هم نیست و وجه سومی می‌شود. این فرمایش علامه‌ی مجلسی است. «یریحهم من عدوّهم و الارضِ التی یبدلها اللّه معللاً بالسلام». یعنی از ناحیه‌ی سلام، این تبدیل و ارحه حاصل می‌شود.

[1]. علامه مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول علیهم السلام، ج ۵، ص ۲۷۰.

[2]. الروم، آیه ۴۱.

«من» تعلیلیه در تعبیر «يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ»

«من تعلیلة متعلقة بالتبدیل»؛ چرا «یبدلها اللّٰه»؟ «من السلام»؛ علت این، تبدیل سلام است.

«أي یریحهم من آفات الأرض الفاسدة فیصلحها لهم لسلامتهم من الشرور»؛ لام تعلیل است؛ به‌خاطر سلامت آن‌ها از شرور ای به‌خاطر سلامی که قبلاً فرستاده‌اند.

شاگرد: منظور بنده این بود که اصل ارض، سلام بوده است و بعد با «ظهر الفساد» تبدیل شده است، حال خداوند، اینها را از ارضی که تبدیل شده، راحت می‌کند.

استاد: شما استیناف می‌گیرید. عطف بر «عدو» می‌گیرید.

شاگرد: «من» را عرض می‌کنم. یعنی اصل زمین سلام بوده است و از آن مبدل شده به چیز دیگری که فاسد است. حال آن‌ها را از چیزی که فاسد است، راحت می‌کنند.

«من» ابتدائیه ای بایانیه در تعبیر «يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ»

استاد: ایشان که می‌گویند، مطالبی یادم می‌آید. مرحوم فیض فرمودند: عطف بر ارض مبارکه است و ای واو استیانفیه است. بعد فرمودند: **«و من في من السلام إما ابتدائية و إما بيانية»**؛ من تعلیلیه‌ای که علامه فرموده‌اند را نیاورده‌اند. ای ابتدائیه است ای بیانیه است. اگر ابتدائیه باشد به چه معنا است؟ یعنی شروع آن؛ «من السلام» یعنی از ناحیه‌ی سلام تبدیل آن شروع می‌شود. این «من» ابتدائیه است. تقریباً معادل «من» نشویه می‌شود. «من» بیانیه که اصل کار است. در ذهن من بیانیه است. در مجموع آنچه که در ذهن بنده، تقویت می‌شود، «من» بیانیه است. در ادامه مرحوم فیض می‌فرمایند:

«و يؤيد الثاني آخر الحديث»؛ اگر «من» بیانیه باشد، آخر حدیث مؤید آن است. چون احتمال ابتدائیه را ایشان [شاگرد] گفتند، خواستم بگویم مرحوم فیض هم ابتدائیه را فرموده‌اند. ولو ممکن است بیان ایشان، با بیان شما، تفاوت داشته باشد. ولی اصل احتمال «من»، برای ابتدای غایت را فرمودند.

احتمال قلب در تعبیر «يُبَدِّلُهُا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ»

شاگرد: این «من» ابتدائیه با فضای «یبدل»، جور در نمی‌آید. چون فضای «یبدل» این است که این را به آن تبدیل کردیم. اما شما می‌فرمایید که شروع تبدیل، این بود. این بیشتر به نشویه می‌خورد تا به ابتدائیت.

استاد: مرحوم مجلسی هم فرمایش شما را به این صورت می‌گویند: **«و كون «من» صلة للإبدال يفيد عكس المرام»؛** یعنی سلام هست، خدا آن را با «من» به غیر سلام بدل می‌کند. لذا ایشان می‌گویند: «إلا أن يقال وهو على القلب». در عبارات قلب زیاد است. «یبدلها اللّٰه من السلام» به این معنا نیست که سلام هست و آن را به غیر سلام تبدیل می‌کند. یعنی غیر سلام هست و آن را به سلام تبدیل می‌کند. این را هم ایشان اشاره دارند. منظورم این است که کلمات علما ذکر شود، وجوهی هم که به ذهن شما می‌آید را بعداً جمع‌بندی کنیم.

«من» تبعیضیه در تعبیر «يُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلَامِ»

«من» تبعیضیه را هم فرمودهاند. فرمودهاند: **«أو الأرض مبتدأ ومن السلام خبره ومن تبعيضية ، أي من جملة السلام»؛** یعنی **«و الارض التی یبدلها اللّٰه بعض السلام، من السلام».** «من» تبعیضیه است. نه «من» بیانیه. «من» بیانیه را مرحوم مجلسی اصلاً نمی فرمایند. اصلاً در بیانشان نیست. «ای من جملة السلام»؛ بخشی از کل سلام، آن ارض است. بعد میفرمایند: **«أو تعليلية أي بسببه»؛** یعنی «و الارض التی یبدلها اللّٰه من السلام»؛ یعنی نشأ من السلام. علتش خود سلام است. **«وكأنّه إشارة إلى بطن قوله تعالى « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» فإن آيات البعث أكثرها مؤولة بالرجعة وزمان القائم عليه‌السلام في القرآن كما اطلعت على بعضها سالفا»؛** خُب، این قرآن کریم است. در مراتب ظهور امر است. لذا میفرمایند اکثرش مؤول است. مانعی ندارد.

خُب، اكثر فرمايشات را عرض كردم. حالا به چیزی برگردیم که میخواهیم بهعنوان تقریر از «من» بیانیه و «واو» استیناف باشد. الآن میخواهیم «واو» را استینافیه بگیریم و «من» را بیانیه. ببینیم، میتوانیم بیانی برای آن بیاوریم یا خیر.

ترجیح قول «واو» استیناف‌یه و «من» بیانیه در «و الارضُ التی یُبَدِّلُهَا اللّٰه مِنَ السَّلام»

در بیاناتی که حضرت علیه السلام داشتند، اخذ میثاق را فرمودند، بعد از اخذ میثاق، وعده‌ی الهی را فرمودند؛ وعده‌ی الهی که این کار را برایشان بکند: «ان یسلّم لهم الارض المبارکة». خُب، الآن که میثاق را فرمودند، لازمه‌ی آن هم که آن وعده‌ی الهی است را فرمودند، الآن مناسب است که دوباره عطف کنند که «یریحهم من عدوهم و الارضَ التی ...»؟! خُب در این صورت، خیلی مطلب جدیدی در عبارت نمی‌آید. مخصوصاً با آن چیزی که حضرت علیه السلام، در آخر کار می‌گویند که فیض فرمودند: آخر حدیث «سوید الثانی» که «من» بیانیه باشد.

آنچه که به ذهن می‌آید، این است که الآن حضرت علیه السلام می‌خواهند از نظر معرفتی توضیح بدهند که آن وعده و این عهد و میثاق، به چه صورت محقق می‌شوند و رابطه‌ی آن‌ها به چه نحو است. لذا در توضیح این بیان، «واو» استیناف‌یه می‌شود. می‌گویند: من گفتم که خدای متعال میثاق گرفته و وعده داده است که این زمین را به آن بزرگواران بدهد، حالا می‌خواهم این زمین را توضیح بدهم: «و الارضُ التی یبدّلها اللّٰه»؛ آن زمینی که به آن‌ها وعده داده و خداوند متعال، آن را، برای ایشان تبدیل می‌کند، «من السلام»؛ از جنس سلام است. چرا؟؛ به‌خاطر این‌که در نباله‌ی حدیث - همانطور که مرحوم فیض فرمود – چنین دارد: «وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدُ لَعَلَى اللّٰهِ»؛ السلام علیک یعنی دارم آن میثاق و آن وعده را، یادآوری می‌کنم «لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِهَا فِيهِ»؛ السلام یعنی چه؟ «يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِهَا فِيهِ». یعنی «یعجّل الارضَ التی هی السلام»؛ از جنس سلام است. فیض این را فرمودند.

شاگرد: اگر «واو» استیناف باشد، خبر چه می‌شود؟

فقره‌ی «يُعَجِّلَ السَّلامَ لَكُمْ» شاهدی بر معنای «من» بیانیه

استاد: «من السلام». بیانیه هم می‌شود. این خیلی مطلب مهمی است. لذا در آخر کار، حضرت علیه السلام، به جای اینکه بگویند آن زمین را به شما می‌دهند، می‌گویند سلام را به شما می‌دهند. سلام دادی، آن سلام، تذکره‌ی میثاق بوده است، چرا بعد سلام به شما می‌دهد؟؛ به خاطر اینکه آن زمینی که وعده داده بود، سلام است: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ»[1]؛ تعبیر «دار السلام» در چندین آیه‌ی شریفه هست. اینکه می‌گوییم: «این روایت میان مضمون بسیاری از آیات و روایات جمع کرده است»، به همین دلیل است. «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِندَ رَبِّهِمْ»[2]، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»[3]؛ یعنی راه‌هایی که به آن ارض مبارکه برسد. «سبل السلام»؛ یعنی راه‌هایی که مؤمن را به آن سلام می‌رساند.

در اینکه «من» را بیانیه بگیریم و بگوییم جنس این زمین از جنس سلامی است که مؤمنین میان هم و با اولیای خداوند، رد و بدل می‌کنند، خیلی مناسب است. السلام علیک، یعنی آن زمینی که سلام است و وعده داده شده، یادآوری شود. بر شما باد وصول به آن، تنعم به آن و انجاز وعده‌ی الهی برای شما.

شاگرد: این معنایی که می‌فرمایید، ابتدای غایت به حساب می‌آید. اگر قبلش چیزی گفته بود و آن را تفسیر می‌کرد، آن وقت می‌گفتیم «من» بیانیه است. ولی اینکه بگوید: جنس این ارض، از سلام است، همان ابتدای غایت است.

استاد: اگر الآن بگویید: «هذا الخاتم من فضة»، این «من» چه «من»ی است؟ «من» ابتدای غایت می‌گیرید؟!

شاگرد: اگر برای بیان جنس باشد، بله.

استاد: بنده هم همین را عرض می‌کنم. دقیقاً به همین معنایی که می‌گویید: «هذا الخاتم من فضة»، همین معنا در «و الارضُ التی یبدلها اللّه من السلام» هم هست. اصالً جنس آن سلام است.

---

[1]. یونس، آیه‌ی ۲۵.

[2]. الانعام، آیه‌ی ۱۲۷.

[3]. المائدة، آیه ۱۶.

ارض سلم، ارضی بدون هرگونه «شیة» و «عدو»

حال ببینید چه شواهد مهمی در این روایت هست؛ تا فرمودند: «یبدلها اللّه من السلام» میخواهند توضیح بدهند که آن زمین، چطور سلام است. میفرمایند: «وَ يُسَلِّمُ ما فيها لَهُمْ ال شيَةَ فيها»؛ یعنی این زمین، سلم محض است. هیچ حالت خط خطی و شقاق و نفاق در آن نیست. از این «ال شیة فیها» که دنبالهی آن حضرت علیه السلام فرمودند، معلوم میشود که میخواهند آن زمین را توضیح بدهند. نه اینکه سلام این را میآورد. بلکه خود زمین، به این صورت است. خود زمین «ال شیة فیها» است. اگر عدو داشته باشد، «شیة» است. هر عدوی، برای ایمان و مؤمن، «شیة» است. چه در جاد اکبر باشد و چه در جاد اصغر باشد. در جاد اصغر و جاد اکبر، هر عدوی باقی باشد، «شیة» است.

آن استاد، در درس اسفارشان این شعر را مدام میخواندند: «آسمانهاست در ولایت جان» را زیاد میخواندند. شعر دیگر در همین ولایتی که آسمانها است، عقربها و افعیها ... . در ولایت نفس به این صورت است: «أعدى عَدُوِّكَ نَفسُكَ الّتي بَينَ جَنبَيكَ»[1]. اعدی عدوک است، شوخی نیست؛ «بقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهادُ الْأَكْبَرُ»[2]. بنابراین در چنین فضایی که مؤمن عدو دارد؛ عدوی در فضای جاد اکبر ای عدوی در فضای اصغر؛ این ارض سلام نیست، سلم نیست، «ال شیة فیها» نیست. هر عدوی یک «شیة» است.

---

[1]. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)، ج ۱، ص ۵۹.

[2]. شيخ صدوق، الأمالی ج ۱، ص ۴۶۶.

آخر ما یخرج من قلب الصدیقین حبّ الجاه

حاج آقای مظاهری، اول در ارگ، درس اخلاق می‌گفتند، بعد به مسجد اعظم رفتند. ایشان، خودشان شاگرد مرحوم آقای بروجردی بودند. می‌فرمودند ای شاید هم شنیده بودند که آقای بروجردی، اواخر عمرشان که مرجعیت و پیرمردی داشتند، بالای منبر با حالت منبر، می‌فرمودند: روایت دارد «آخر ما یخرج من قلب الصدیقین حب الجاه»[1]. این روایت آقای بروجردی را به گریه انداخته بود. این حرف شوخی نیست. علمای اخلاق دارند؛ ما که آن زمان می‌شنیدیم اینطور به ذهنمان می‌آمد که حب جاه، به معنای حبّ الریاسة است. اما بعد در کتب اخلاق دیدم که صریحاً گفته‌اند حب الجاه، حب الریاسه نیست. حب الجاه یعنی حب الوجاهة. می‌خواهد نزد مردم وجیه باشد. لذا در کتب اخلاق تصریح کرده‌اند که گاهی از ریاست فرار می‌کند، به‌خاطر این‌که در قلبش حبّ الجاه است. چرا؟؛ چون می‌بیند اگر رئیس شود، آن وجاهت پایین می‌آید. از ریاست فرار می‌کند تا وجیه بماند! چقدر لطیف است! بیخود نیست که آقای بروجردی گریه می‌کردند. می‌فهمیدند که مطلب خیلی بلند است. سبحان اللّه! امثال من بچه که تصورش را هم نکردیم!

آقای مظاهری در حسینیه‌ی ارگ درس اخلاق داشتند، این را در آنجا نقل کردند. من گفتم شاید با واسطه شنیده‌اند شاید هم خودشان در درس مرحوم بروجردی بوده‌اند که ایشان می‌گفتند آقای بروجردی با حال گریه این حدیث را می‌گفتند.

---

[1]. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 181: «و من كلام بعض الصالحين آخر ما يخرج من رءوس الصديقين حب الرئاسة».

فطرت انسان بر حب نفس و راه گذر از آن

شاگرد: جمعش با ادعیه‌ای که می‌گوید من را نزد خودم کوچک کن ولی نزد مردم بزرگ کن، به چه صورت است؟

استاد: در اینکه فطرت الهی بر این است که انسان جاه را دوست می‌دارد، مشکلی نیست. صحبت سر تزاحمات است. استاد اخلاق مرحوم علامه طباطبایی، به ایشان، گفته بودند که خدا تو را به این صورت قرار داده است. آقای طباطبایی با آن ذهن بسیار لطیفی که داشتند، نزد مرحوم قاضی رفتند، اینطور نقل شده است که عرض کردند هر چه من خودم را رصد می‌کنم، می‌بینم حب نفس دارم، حتی در توحید. اصلاً سراغ خدا می‌روم به‌خاطر این‌که خودم را دوست دارم!؛ می‌بینم برای خودم خوب است که بروم. من می‌خواهم این نباشد!. ببینید این لطافت است. می‌بینید کسی سال‌ها متوجه‌ی این نمی‌شود. این لطافت آن ذهن را می‌رساند. استاد چه جواب داده بودند؟؛ گفته بودند: خداوند شما را اینطور قرار داده است. از کل وجودت با این خصوصیتش اعراض کن. نمی‌دانم خودشان طریقه‌ی احراق را گفته‌اند یا دیگران گفته‌اند.

شاگرد: چه گفتند؟

استاد: گفتند حالا که خداوند تو را به این صورت قرار داده است، تو به عنوان یک مخلوق، کل این مخلوق را نزد پیشگاه الهی بگذار و خودت را به خدا بسپار. یعنی تو این‌چنین آفریده‌ای، من هم بنده‌ی تو هستم، من نمی‌توانم کاری برایش بکنم!

شاگرد ۲: در ذات من است.

استاد: ذات به چه معنایی؟ اگر اصطلاحات حکمی منظور است، خیر. همین است که در «آخر ما یخرج» عرض می‌کنم. ببینید حبّ‌جاهی که خداوند در وجود بشر قرار داده است ...؛ «اجعلنی وجیها عندک بالحسین علیه‌السلام»؛ مگر درخواست نمی‌کنیم؟! هر کسی می‌خواهد وجیه باشد. اما آنچه که روایت می گفته است و آقای بروجردی می‌فهمیدند که چیست و برای آن گریه می‌کردند این است: گاهی حبّ‌جاه با خدای متعال و راه او، در تزاحم واقع می‌شود. آنجا که تزاحمی نیست، مانعی ندارد. خدا آفریده شما و هم برو متنعم و وجیه باش. اگر دل تو بند این باشد، اگر خدایی نخواسته دائر مدار این شد که ای خداوند ای جاه، آن وقت چه کار می‌کنی؟! آنجا است که روایت می‌گوید: «آخر». یعنی حتی جزو صدیقین است، اما اگر إمّا و إمّا شود، آن آخر وقتش، حبّ‌جاه می‌رود.

حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] عبارتی را از مرحوم آسید محمد کاظم یزدی زیاد نقل می‌کردند؛ ما مقامات و حالات این فقهای بزرگ را نمی‌دانیم. مرحوم سید فرموده بود: «کبرتُ عن المدح و القدح». چندبار حاج آقا این را می‌فرمودند.

شاگرد: ظاهراً مقصود کسانی که احراق را مطرح می‌کنند، منظورشان همان بحث فناء فی اللّه است. یعنی می‌خواهند ذاتشان را از بین ببرند.

استاد: حالا آن بحث‌ها جای خودش باشد. چند بار دیگر هم عرض کرده بودم. این‌که آیا در عین ثابت، معنای اندکاک ذات و فناء ممکن هست یا خیر. یک منظره‌ی نسبت مفصلی در همان کتاب دارند. من به این‌طور عرض کردم؛ هر کسی ذهن خودش را می‌گوید؛ تردید ندارم که در آن منظره، حق با علامه‌ی طباطبایی است. یعنی اگر عین ثابت و ازلیات درست تصور شود، اصلاً بحثی نیست که بخواهید آن را در فضایی ببرید که عین ثابتش چه می‌شود. آن، طور دیگری است. به گمانم ذهن ایشان در مشهدی قرار گرفته بود که یک چیزهایی را می‌دیدند و قبول نمی‌کردند. ولو به ایشان نسبت داده شده است، ولی این جور نیست. علی ای حال، این جور به ذهنم می‌آید. در کتاب مهر تابان بود. چند بار دیگر هم گفته‌ام. به گمانم بحث باید تبیینی شود. گاهی است که مراتب سیر – ولو سیر تجردی -، با موطن‌هایی از نفس الامر که اعیان ثابته است، به‌خوبی جدا نمی‌شود؛ آثار و خصوصیاتش به‌خوبی جدا نمی‌شود. حالا بنده به اندازه‌ی ذهن طلبگی عرض می‌کنم. نه این‌که بخواهم بگویم از فرمایشات علماء سر در می‌آوریم.

حرف آقای بروجردی را به چه مناسبت عرض کردم؟؛ سلام را عرض می‌کردم. چه زمانی ارض صدیقین، ارض سلام می‌شود؟ آن وقتی که آخرین عدو برود. این خیلی جالب است. آخرین عدو صدیقین، حبّ‌جاه است. وقتی این آخری رفت، حالا دیگر خیالش راحت است. ارض سلام، یعنی در جاده اصغر و اکبر، به‌هیچ وجهی، عدو برای او نیست.

قلب سلیم، شراب طهور و تطهیر از ما سوی اللّه تعالی

شاگرد: همان قلب سلیم می‌شود.

استاد: «إلاّ مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ»[1] در کافی شریف دارد، یعنی: «اَلْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»[2]. چقدر مناسب «سلیم» است!

در درس اسفار مکرر از آن استاد[3] شنیدیم؛ می‌گفتند: آقایان ببینید مرحوم طبرسی نگفتند «رُوی»، بلکه فرمودهاند «رووه»، یعنی زمان ایشان این روایت در کتابها زیاد بوده است، ولی بعدش نیست. در سوره‌ی مبارکه هل اتی، ذیل آیه‌ی شریفه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»[4] است. می‌گفتند: بنده به‌عنوان کسی که یک عمر سر و کارم با کتاب بوده است، از طوائف مختلف عرفان و فلسفه و حکمت - معلوم بود که حاج آقای حسن زاده در طول عمرشان، همه چیز را مطالعه کرده بودند. مکرر گفته‌ام؛ گفتند مجسطی را دو سال خواندم، به یک چیز، دوباره دو سال خواندم. فرمودند از باب بسم اللّه مجمع البیان تا تای تمت را نزد آقای شعرانی خواندم. خودشان اینها را توضیح دادند - گفتند من در طول عمرم که این همه کتاب دیده‌ام، اشهد باللّه که ندیدم که بتواند این نصف سطر مجمع البیان که مرحوم طبرسی می‌فرمایند: «رووه عن جعفر بن محمد علیه‌السلام» [را بگوید]. یعنی بتواند اینطور حرف بزند. ایشان مکرر می‌گفتند. جمله، همین است. من یادم می‌آید، می‌گویم؛ خاطرات طلبگی است. ضبط صوت هستم، خدمت شما می‌گویم. استفاده برای شما و لفاظی آن برای من.

> «يطهره‌م عن كل شيء سوى اللّه إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأكوان إلا اللّه رووه عن جعفر بن محمد عليه‌ما السلام».

واژه‌ها عجیب است. اینکه از اسمای خدای متعال سلام است، اینجا خودش را خیلی نشان می‌دهد. «یطهّره‌م عن تدنس»؛ تدنس به چه معنا است؟ به‌معنای چرک شدن است. «دنس» چرک است. «تدنس» کسی است که چرک زده است؛ گرد و غبار گرفته است. خدای متعال، آنها را از اینکه یک ذره چرک و غبار «بشیء من الاکوان» داشته باشند، پاک می‌کنند. از همه‌ی عوالم خلقت و وجود اگر یک ذره چرک به آنها باشد، پاک می‌کنند. لذا «سلام»، به‌طور مطلق، خود خداوند متعال می‌شود. «وه السلام»؛ شما از این انحصار چه می‌فهمید؟؛ «وه السلام» به چه معنا است؟؛ باز یادم می‌آید؛ حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] این جمله از دعای مسجد کوفه را مکرر می‌خواندند؛ نوارهایشان هست؛

می‌گفتند: در دعاهای مسجد کوفه این دعای بسیار شریف هست؛ «اللّهُ أَنْتَ السَّلامُ وَ مِنْكَ السَّلامُ وَ لَكَ السَّلامُ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلامُ حَيِّنا رَبَّنا مِنْكَ بِالسَّلامِ». اینها چیزهایی است که فرموده‌اند. قدر اینها را بدانید. ان شاء اللّه جانتان برای وصول و فهم به اینها، پر بگیرد.

شاگرد: حدیث «آخر یخرج من قلب الصدیقین» در منابع شیعی نیست. تنها در منابع اهل‌سنت است که دیدم از صوفیه نقل کرده‌اند. البته آقای بروجردی، آقای مصباح، آقای مکارم در صحبت‌های شان دارند. شاید در کلام فیض هم از بزرگان نقل شده است.

استاد: بسیار خُب، ان شاء اللّه در فکر باشیم این حدیث را در منابع روایی، به عنوان روایت، پیدا کنیم. نه به‌عنوان نقل یک عالم.

شاگرد ۲: اگر «من» را بیانیه بگیریم، حتماً باید واو هم استینافیه باشد یا با «الارض» هم جور در می‌آید؟

استاد: ببینید، وقتی «ارض» را استیناف بگیریم، نیاز به یک مسند داریم. در این صورت، مسند الیه، ارض می‌شود، چون واو استینافیه است. یک مسند می‌خواهیم. «من الارض» خیلی قشنگ، مسند می‌شود. اما اگر «واو» را عطف بگیریم، کافی است. چون مسند ما قبلاً آمده است، فقط داریم عطف می‌گیریم. لذا ناچار هستیم «من» را یک جوری به «یبدله اللّه» بند کنیم. یعنی خودش نمی‌تواند به «الارض» مرتبط شود و «من» بیانیه برای خود ارض شود. اگر می‌شود شما توضیح بدهید.

شاگرد: «من» بیانیه با این توضیح؛ ارضی که خداوند از جنس سلام تبدیلش کرده است. یعنی عطف هم می‌شود.

---

[1]. الشعراء، آیه‌ی ۸۹.

[2]. شیخ کلینی، الكافي (چاپ: الاسلامية)، ج ۲، ص ۱۶.

[3]. شرح فارسی اسفار اربعة، ج ۲، ص ۲۰۷.

[4]. الانسان، آیه‌ی ۲۱.

ارض سلام، ارضی در ملکوت

شاگرد ۲: این ارضی که خصوصیت «لا شیة فیها» دارد، همین ارض طبیعت است یا در نشأه‌ی دیگری است؟

استاد: در این فرمایش شما، اصل حرف این است: آنچه که گفتم، در این حدیث شریف اهمیت دارد، این است: چیزهایی کنار هم آمده است که کنار هم آمدن آن‌ها، در لسان امام معصوم علیه‌السلام، خیلی اهمیت دارد. حضرت علیه السلام، چه چیزهایی را کنار هم گذاشتند؟: «الارض المبارکة»، «الحرم الآمن»، «البیت المعمور»، «السقف المرفوع»، و «سلام» که می‌خواهد با این‌ها مرتبط شود. این ارض مبارکة، کجا است؟ مرحوم فیض به این صورت فرموده‌اند: **«لعل المراد بالأرض المبارکة أرض عالم الملکوت»**؛ اصلاً ربطی به این عالم ناسوت ندارد. **«فإنّ البیت المعمور و السقف المرفوع هنالک»**؛ بیت معمور و سقف مرفوع در عالم فیزیکی نیست. در ناسوت نیست. در عالم ملکوت است. از کجا این را می‌فرمایند؟ این‌ها روایاتی دارد که همه شنیده‌اید. بیت المعمور کجا است؟ در آسمان چهارم است. ظاهر متفاهم همه‌ی ما از «ال» در «البیت المعمور»، «ال» عهد است. اما این‌که بتواند «ال» جنس باشد، «ال» استغراق باشد، فضای دیگری را به پا می‌کند. آنچه که متعارف همه‌ی ما است، «ال» عهد است.

به نظرم در سیاحت شرق مرحوم آقا نجفی بود؛ می‌فرمودند شب به بیابانی رفته بودم و خوابیده بودم. به جای این‌که خواب بروم، چشمم به آسمان افتاد و به این فکر رفتم که خُب، حالا این کره‌ی زمین می‌گردد، در روایت دارد بیت معمور در آسمان چهارم است ... - مرحوم آسید هاشم، در تعلیقه‌ی توحید صدوق، آورده‌اند که حضرت علیه السلام فرمودند: «انّ البیت المعمور فی السماء الرابعة بحذاء الکعبة»[1] - به این فکر فرو رفتند که این محاذات با حرکت زمین، چطور محفوظ می‌ماند؟! آن کجا است؟ با این خصوصیات چطور می‌شود؟! می‌گویند این افکار من را مشغول کرده بود. خداوند متعال رحمتشان کند! خُب این‌ها چیزهای جالبی است. این مطالب برای کسانی که می‌خواهند عمرشان را در فکر این‌ها بگذرانند، خیلی زمینه‌ی خوبی دارد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۳۲۵.

بیت معمور

خُب، حالا این بیت معمور چیست؟ سقف مرفوع چیست؟ «البیت المعمور»؛ خانه‌ی آباد. به چه چیزی آباد است؟ «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» [1] عمران، به‌معنای زیارت است. اصلاً «عمرة» و «اعتمر» به‌معنای زیارت است. «البیت المعمور» یعنی معمور بالزیارات؟ یا خیر، یعنی معمور بالطاعات؟ مرحوم مجلسی چند وجه را در مرآة می‌گویند.

---

[1]. التوبة، آیه‌ی ۱۹.

آیه‌ی کلیدی برای فهم معنای ارض: «الحَمدُ للّهِ الّذي صَدَقَنا وَعدَهُ وأَورَثَنَا الأَرضَ»

این بیت معمور، وقتی پایین می‌آید، چطور است که در سلام شدن زمین دخالت دارد؟ پایین آمدنش به چه نحوی است؟؛ در جلسه‌ی قبل عرض کردم که به گمانم، یکی از کلیدی‌ترین آیات برای فهم این حدیث، آیه‌ای است که حضرت امام سجاد علیه السلام در لحظه‌ی شهادت خواندند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: پدرم این آیه را خواندند و به شهادت رسیدند: «**وَقالُوا الحَمدُ للّهِ الّذي صَدَقَنا وَعدَهُ وأَورَثَنَا الأَرضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الجَنَّةِ حَيثُ نَشاءُ فَنِعمَ أَجرُ العامِلينَ**»[1]؛ این آیه خیلی مهم است. این ارض، چه ارضی است؟ ارض ملکوت است؟ ارض بهشت است؟ مفسرین هم بحث کرده‌اند. اینکه می‌گویم کلیدی است به این خاطر است که بحث‌های تفسیری خوبی، در ذیل آن، است.

حالتی که عدو نباشد، زمین سلم شود و این زمین سلم باید حالت برکت باشد؛ مبارک چیست؟؛ در جلسه‌ی قبل عرض کردم در قرآن کریم «الارض المبارکة» ندارید؛ یکی «ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ»[2] ندارید، یکی هم «لِلبُقعَةِ المُبارَكَةِ»[3] دارید. در قرآن «الارض المبارکة» ندارید، ولی نزدیک ده آیه دارید که مفادش مربوط به همین «الارض المبارکة» است. در این جلسه نشد توضیح بدهم. ولی در این جلسه، مطالب خیلی خوبی از فرمایشات مرحوم مجلسی، مرحوم فیض مطرح شد. زمینه‌سازی خوبی برای فکر کردن است.

در این حدیث شریف «الارض المبارکة» دارید، برکت آن زمین به چیست؟ «و الحرم الآمن» دارید. بعد می‌فرمایند: «یبدلها اللّه».

در حد یک کلمه، این را عرض کنم، ادامه‌اش بماند برای بعد. از آیاتی که مضمون بسیاری کلیدی در معارف دارد، این آیه است: «يَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَيرَ الأَرضِ وَالسَّمٰوٰتُ»[4]؛ این‌ها هم فرمودند اشاره به همین است. در سوره نور دارد: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعدِ خَوفِهِم أَمناً»[5]؛ در اینجا هم دارد: «يَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَيرَ الأَرضِ وَالسَّمٰوٰتُ»؛ یعنی چه؟؛ یعنی به غیر زمین تبدیل می‌شود. این مناجات بسیار یک زمینی است که «شیء فیها». ظلم و فساد و عدو انفسی و آفاقی دارد. کل این دو صحنه‌ی انفسی و آفاقی، تبدیل به «لا شیء فیها» می‌شود. می‌شود: «الارض المسلمة»، «الارض المبارکة».

---

[1]. الزمر، آیه‌ی ۷۴.

[2]. المائدة، آیه ۲۱.

[3]. القصص، آیه ۳۰.

[4]. ابراهیم، آیه ۴۸.

[5]. النور، آیه ۵۵.

کیفیت تبدیل ارض؛ روایت کلیدی «تُبَدَّلُ خُبْزاً نَقِيّاً يأْكُلُ مِنْهُ النّاسُ»

خُب، «یبدلها اللّه» به چه صورت است؟؛ این تعبیر در این روایت هست روی آن تأمل کنید. برای مثل بندهی طلبهای، به گمانم خیلی مطلب در آن هست؛ [البته] با فهمِ آن لغات اهل البیت علیهم السلام. این اندازه را میتوانم عرض کنم: عبارت این است، حضرت علیه السلام فرمودند:

«تُبَدَّلُ خُبْزاً نَقِيّاً يأْكُلُ مِنْهُ النّاسُ»[1]؛ خیلی مضمون عجیبی است. زمین، تبدیل به زمین دیگری میشود؛ یعنی چه میشود؟؛ به جای اینکه زمین فیزیکی باشد، یک قرص نانی میشود که مردم میخورند.

شاگرد: این مربوط به قیامت است.

---

[1]. علامهی بحرانی، البرهان في تفسير القرآن ج ۳، ص ۳۱۹.

ظهور حقائق در قیامت

استاد: بله؛ اصلاً «یوم» برای قیامت است. چرا؟؛ چون قیامت روز ظهور حقایق است: «و قد علم ذووا الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك لا يكون إلا بما هنا»[1]، «الصراط صراطان؛ صراط في الدنيا و صراط في الآخرة»[2]. اینها مطالب خیلی مهمی است. یعنی ارتباط جزاف نیست. چرا آنجا به قرص نانی تبدیل می‌شود که «تاکله الناس»؟! «و یبدل»؛ به آن تبدیل می‌شود. اینها به گمانم از روایاتی است که خیلی قابل تأمل است.

شاگرد: منظور از خبز چیست؟

استاد: من نمی‌دانم. من فقط این را دیده‌ام و در ذهن من تعبیر عجیبی است. به‌عنوان مباحثه طلبگی می‌گویم شما هم به آن فکر کنید. اگر برای شما حل است و عجیب نیست، شکر خدا کنید. اگر هم برای شما عجیب آمد، مثل ما کفران نعمت نکنید که رهایش کنید. شما پی آن را بگیرید؛ از سایر روایات و آیات پی بگیرید. اینها لغاتی است که به هم مرتبط است. امام علیه‌السلام در این حدیث شریف، بسیاری از این مؤلفه‌های معرفتی را جمع کرده‌اند. یکی از آنها همین است: «یبدلها اللّه» را فرموده‌اند، «سلام» را فرموده‌اند. اما قرص «خبز» در روایت دیگر به این مربوط است؟ چطور ارتباط پیدا می‌کند؟ [جای تامل و بررسی دارد].

ان شاء اللّه همه مؤید و محفوظ باشید و سرا پا توفیق در استفاده از این انوار الهی!

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. شیخ صدوق، التوحید، ج ۱، ص ۴۳۸: «... (ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا) يعني أعمى عن الحقائق الموجودة ، وقد علم ذووا الألباب أنّ الاستدلال على ما هناك لا يكون إلا بما هنا ، ومن أخذ علم ذلك برأيه وطلب وجوده وإدراكه عن نفسه دون غيرها لم يزدد من علم ذلك إلا بُعداً ، لأنّ اللّه عزّ وجلّ جعل علم ذلك خاصة عند قوم يعقلون ويعلمون ويفهمون».

[2]. شیخ صدوق، معاني الأخبار، ج ۱، ص ۳۲ : «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الصِّرَاطُ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ».